

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

برگردان از: امین حسوری
۳۰ اپریل ۲۰۱۴

صدائی از «فمینیسم سیاه»:

بیانیه «گروه رودخانه کومباهی»*

۲

The Combahee River Collective Statement

اپریل ۱۹۷۷

۲. باورهای ما

پیش از هر چیزی، سیاست‌های ما برآمده از این باور مشترک بود که زنان سیاه‌پوست به طور ذاتی ارزشمند هستند؛ این که رهائی ما ضرورتی در خود است، نه همچون ضرورتی الحاق شده به [رهائی] افراد دیگر، بلکه همچون نیاز ما به منزله انسان به خودمختاری. این امر ممکن است چنان بدیهی به نظر آید که حتی ساده و پیش‌پا افتاده جلوه کند؛ اما آشکار است که هیچ جنبش ظاهراً مترقی دیگری هرگز ستم‌های خاص وارد بر ما را اولویت خود تلقی نکرد، یا اقدامی جدی برای پایان دادن به این ستم‌ها را در دستور کار خود قرار نداد. تنها برشمردن القاب و صفت‌های تحقیرآمیزی که به زنان سیاه‌پوست نسبت داده می‌شود (لاله سیاه mammy، مادر سالار matriarch، تُند خو و تلخ-مزاج^۱ Sapphire، فاحشه، سگ‌ل‌زبین bulldagger)، بی‌نیاز از فهرست کردن رفتارهای ظالمانه و اغلب مرگباری که با ما می‌شود، به خوبی نشان می‌دهد که چه مایه ارزش‌ناچیزی در طی چهار سده بردگی در نیم‌کره غربی نثار ما شده است. [بر این اساس] ما بر آنیم که تنها کسانی که به قدر کافی به ما اهمیت می‌دهند، تا به طور پایداری در جهت رهائی

1. Sapphire در لغت به معنای یاقوت کبود است، اما در زمینه اجتماعی-فرهنگی جوامع غربی (به ویژه در ایالات متحده) بیانگر یک کلیشه توأمان نژادپرستانه و زن‌ستیزانه است، که بیش از همه از طرف جامعه سفید - به خصوص زنان سفید - به زنان سیاه‌پوست اطلاق می‌شود و حاکی از آن است که برقراری ارتباط شخصی و اجتماعی با زنان سیاه‌پوست بسیار دشوار است؛ «زنانی که مدام در حال شکوه و شکایت و در کار برپاسازی دعوا و بلوا هستند، مردان را از خود می‌رانند و به مردانشان اعمال قدرت می‌کنند. عمومیت یافتن این کلیشه با stereotype در جوامع غربی، به سهم خود دشواری‌های مضاعفی را برای زنان سیاه‌پوست به وجود می‌آورد، از جمله برقراری ارتباط در جامعه، ازدواج کردن، دستیابی به اشتغال مناسب و ارتقای حرفه‌ای، و غیره. توضیحات بیشتر را در ویلاگ ABAGOND بخوانید. با این توضیحات، آشکار است که معادل فارسی انتخاب شده (تُند خو و تلخ-مزاج) برای این اصطلاح، به هیچ رو بیانگر گستره بار معنایی آن نیست. [م.] با سپاس از ع. اخوان

ما فعالیت کنند، خود ما [زنان سیاه] هستیم. سیاست ما برآمده از عشقی پاک و سالم نسبت به خود ما، خواهرانمان، و حلقه‌های اجتماعات ماست که به ما امکان می‌دهند فعالیت‌ها و مبارزاتمان را ادامه بدهیم.

این تمرکز بر روی ستم خاص وارد بر ما، در درون مفهوم سیاست هویت (identity politics) جای می‌گیرد. ما بر این باوریم که عمیق‌ترین و به طور بالقوه رادیکال‌ترین سیاست‌ها مستقیماً از درون هویت خود ما بر می‌آیند؛ نه از تلاش در جهت پایان دادن به ستم وارد بر شخص دیگر. در مورد زنان سیاهپوست این به ویژه مفهومی ستیزه‌جویانه، خطرناک، تهدیدآمیز، و بنابراین انقلابی است؛ چرا که با نگرستن به همه جنبش‌های سیاسی پیش از ما (فمینیسم سیاه)، آشکار است که در آن‌ها همواره رهائی شخص دیگری، مهم‌تر از [و مقدم بر] رهائی خود ما بوده است. ما بنیان‌ها و شالوده‌ها، تشخص و وقار زنانه (queenhood) و دنباله‌روی احترام آمیز (ده گام عقب‌تر حرکت کردن) را نفی می‌کنیم. این که به منزله انسان، انسانی برابر و هم‌تراز، به رسمیت شناخته شوی کافی است.

ما بر این باوریم که سیاست جنسی/جنسیتی تحت [نظام] مردسالاری همان‌قدر در زندگی‌های زنان سیاهپوست نفوذ دارد، که سیاست‌های طبقاتی و نژادی. برای ما اغلب تفکیک میان ستم‌های جنسی/جنسیتی، طبقاتی و نژادی دشوار است، چون این ستم‌ها در زندگی‌های ما عمده‌تاً به طور هم‌زمان تجربه می‌شوند. ما دریافته‌ایم که چیزی مثل ستم جنسی-نژادی وجود دارد که نه صرفاً ستم جنسی است و نه صرفاً نژادی؛ نظیر، تاریخچه تجاوز به زنان سیاهپوست از سوی مردان سفید که [به واقع] سلاحی در جهت سرکوب سیاسی سیاهان بوده است.

ما اگر چه فمینیست و همجنس‌گرا (لزبین) هستیم، اما با مردان مترقی سیاهپوست احساس همبستگی می‌کنیم، و از انشعاب‌گرایی (fractionalization) فمینیست‌های سفیدپوستی که خود را جدائیخواه (separatist) می‌دانند، پیروی نمی‌کنیم. موقعیت ما به عنوان مردم سیاهپوست ایجاب می‌کند که حول مسأله نژادی با یک دیگر همبستگی داشته باشیم؛ و بدیهی است که زنان سفیدپوست نیازی ندارند که با مردان سفید حول مسأله نژادی احساس/اعلام همبستگی کنند، مگر این که پای یک همبستگی منفی بین نژادپرستان [ستمگران نژادی] در میان باشد. ما به همراه مردان سیاهپوست علیه نژادپرستی مبارزه می‌کنیم، در همان حال که با خود مردان سیاهپوست بر سر ستم جنسی مبارزه می‌کنیم.

ما بر این باوریم که رهائی همه مردم تحت ستم [ستم‌دیدگان] نیازمند نابودی نظام‌های اقتصادی-سیاسی سرمایه‌داری، امپریالیسم و نیز مردسالاری است. ما سوسیالیست هستیم چون باور داریم که [نظام] کار بایستی در جهت منافع جمعی کسانی که کار می‌کنند و محصولات را تولید می‌کنند سازماندهی شود، نه برای سودخواهی مالکان و خبگان. منابع مادی باید به طور برابر در میان کسانی که آن‌ها را تولید می‌کنند توزیع گردند. با این وجود، ما گمان نمی‌کنیم که یک انقلاب سوسیالیستی که در عین حال انقلابی فمینیستی و علیه نژادپرستی نباشد بتواند رهائی ما را تضمین کند. ما به این ضرورت رسیده‌ایم که باید [آن] فهمی از مناسبات طبقاتی را پرورش دهیم که جایگاه طبقاتی خاص زنان سیاهپوست را، که عموماً جایگاهی حاشیه‌ای در نیروی کار است، در بر داشته باشد؛ گو این که در این برهه زمانی خاص، برخی از ما موقتاً واجد شاخص‌های مطلوبیت مضاعف در سطوح تخصصی و در میان یقه‌سفیدان هستیم [که موقتاً جایگاه شغلی امن‌تری برای ما فراهم می‌کند]. ما نیازمند آنیم که جایگاه طبقاتی واقعی کسانی را درک کنیم که نه تنها کارگرانی بی‌نژاد و بی‌جنسیت هستند، بلکه ستم‌های نژادی و جنسی، سهم تعیین‌کننده‌ای در زندگی‌های کاری-اقتصادی آنان دارد. اگر چه ما با نظریه مارکس در خصوص تحلیل وی از مناسبات اقتصادی ویژه جامعه سرمایه‌داری توافقی اساسی داریم، در عین حال بر این باوریم که تحلیل مارکس باید بسط داده شود تا ما بتوانیم [به کمک آن] جایگاه اقتصادی ویژه خود به عنوان زنان سیاهپوست را درک کنیم.

تصور می‌کنیم یکی از دستاوردهای سیاسی تاکنونی ما، بسط این اصل فمینیستی بوده است که «شخصی، سیاسی است». برای مثال در جلسات ارتقای آگاهی‌هایمان، ما به فراسوی افشاءگری‌های فمینیست‌های سفیدپوست رفته‌ایم،

چرا که ما از دلالت‌های توأمان نژاد و طبقه و جنسیت بحث می‌کنیم. حتی سبک زنان سیاهپوست ما در سخن گفتن و شهادت دادن به زبان سیاهان از تجربه‌هایی که بر ما رفته است، طنینی دارد که به طور توأمان فرهنگی و سیاسی است. ما به ناچار انرژی بسیار زیادی را صرف آن کرده‌ایم که درباره ماهیت فرهنگی و تجربی ستم وارد بر زنان سیاهپوست کاوش کنیم، چرا که این موضوعات، پیش از این هرگز مورد بررسی قرار نگرفته است. پیش از این هیچ‌کس بسترهای چندلایه زندگی‌های زنان سیاه را بررسی نکرده است. نمونه‌ای از این افشاءگری/مفهوم‌پردازی‌ها در جلسه رخ داد که طی آن ما در مورد شیوه‌هایی که علایق فکری اولیه ما از سوی معتمدان ما، و به ویژه مردان سیاه، مورد حمله قرار گرفته بودند، بحث کردیم. ما دریافتیم که در آن دوره‌ها، از آنجا که ما [در مسیر فکری خود] «زیرک/باهوش» (smart) فرض می‌شدیم، ناگزیر همگی به عنوان «زشت-زیرک» (smart-ugly) نگریده می‌شدیم. ترکیب «زشت- زیرک» راهی را متبلور می‌سازد که بیشتر ما برای پرورش افکارمان، به بهای سنگین زندگی‌های «اجتماعی» مان، مجبور به طی کردن آن بودیم. بایکوت زنان اندیشمند سیاهپوست در مجامع سفیدپوستان و سیاهان، در مقایسه با آنچه بر زنان اندیشمند سفید پوست می‌رود، به مراتب بیشتر است؛ و این تفاوت به ویژه زمانی فاحش‌تر می‌شود که نحوه برخورد با زنان سفید فرهیخته طبقه متوسط یا بالاتر را ملاک مقایسه قرار دهیم.

همان‌طور که گفته شد، ما دیدگاه جدائی‌خواهی زنان لزبین را رد می‌کنیم، چون چنین موضعی برای ما یک تحلیل سیاسی یا یک ستراتیژی سیاسی قابل اتکاء محسوب نمی‌شود. این دیدگاه، انبوه بسیاری از مردم را کنار می‌گذارد، به ویژه زنان و مردان و کودکان سیاهپوست را. ما نسبت به شیوه پرورش اجتماعی مردان برای حضور در جامعه انتقاداتی اساسی داریم و به شدت از آن بیزاریم: خواه حمایت آنان از ستم [بر زنان]، خواه عملکرد آنان در برابر ستم، و خواه شیوه‌ای که [خود] ستم و سرکوب می‌کنند. اما به این انگاره گمراه‌کننده باور نداریم که مرد بودن آن‌ها به خودی خود، یا مردانگی زیست‌شناختی آنها، آن‌ها را [به اجبار] به سمت آنچه هستند، سوق می‌دهد. به عنوان زنان سیاهپوست هر گونه تعین‌گرایی زیست‌شناختی را پایه‌ای بسیار خطرناک و واپس‌گرایانه (reactionary) برای بنا کردن یک سیاست می‌دانیم. همچنین باید بپرسیم که آیا جدائی‌خواهی زنان لزبین اساساً می‌تواند یک تحلیل یا یک ستراتیژی مؤثر، حتی برای آن‌هایی که آن را به عمل در می‌آورند، باشد؟ این رویکرد از آنجا که همه منابع ستم بر زنان، به جز ستم جنسی/جنسیتی، را کاملاً انکار می‌کند، واقعیت‌های مربوط به طبقه و نژاد را نفی می‌کند.

۳. مشکلات سازمان‌دهی فمینیست‌های سیاه

در طی سال‌ها همراهی و فعالیت مشترک به عنوان فمینیست‌های سیاه، ما پیروزی و شکست و خوشی و درد را تجربه کرده‌ایم. ما دریافته‌ایم که سازمان دادن مسایل مربوط به فمینیسم سیاه بسیار دشوار است، و حتی در برخی شرایط و زمینه‌های [اجتماعی] معین، اعلام کردن این که ما فمینیست‌های سیاه هستیم، دشوار است. ما سعی کردیم دلایل این دشواری‌ها را بفهمیم، به ویژه از آن رو که جنبش زنان سفیدپوست همچنان با قوت، به رشد خود در جهت‌های متعدد ادامه می‌دهد. در این بخش برخی دلایل عام برساننده مشکلاتی که در حوزه سازماندهی با آن‌ها مواجه هستیم را مطرح می‌کنیم، و همچنین به طور خاص، مراحل سازمان‌یابی گروه خود را بیان می‌کنیم. اصلی‌ترین منبع دشواری در [پیشبرد] سیاست ما آن است که تلاش‌های ما معطوف به آن نیست که با ستم تنها در یک یا دو جبهه/حوزه مبارزه کنیم، بلکه حرکت ما در این راستاست که به همه سویه‌های ستم ارجاع بدهیم. ما نه دارای امتیازهای نژادی، جنسیتی، هتروسکشوال، یا طبقاتی هستیم تا بر آن‌ها تکیه کنیم، و نه به هیچ یک از منابع قدرتی دسترسی داریم که گروه‌های دارای یکی از این امتیازها بدان‌ها دسترسی دارند.

هرگز نمی‌توان هزینه روانی قرار داشتن در جایگاه زن سیاهپوست و دشواری‌هایی که این موقعیت در برابر دستیابی به آگاهی سیاسی و اقدام به کنش سیاسی ایجاد می‌کند، را دست‌کم گرفت. در این جامعه که همزمان نژادپرست و زن‌ستیز/جنسیت‌محور (sexist) است، اهمیت بسیار ناچیزی به زندگی روانی زن سیاهپوست داده شده است. همان‌گونه که یکی از اعضای قدیمی ما گفته است: «ما همگی به صرف زن سیاهپوست بودن، انسان‌های آسیب‌دیده‌ای هستیم». ما به لحاظ روانی و با هر معیار دیگری، محرومیت دیده‌ایم، با این وجود، ضرورت مبارزه برای تغییر شرایط همه زنان سیاهپوست را درک می‌کنیم. *میشله والاس* در کتاب «فمینیسم سیاه در جست و جوی خواهری»^۲ به این جمع‌بندی می‌رسد:

«ما به عنوان زنانی وجود/حیات داریم که سیاهپوستیم، و فمینیست هستیم، و هر یک از ما در حال حاضر گرفتار در تنگنای خود، مستقل و جدا افتاده از دیگران کار می‌کند؛ چون هنوز در این جامعه فضائی وجود ندارد که اندکی با مبارزه ما متجانس باشد؛ چون، به دلیل واقع بودن در قعر [جامعه]، ما مجبور به انجام کاری هستیم که هیچ‌کس دیگری انجام نداده است: ما مجبوریم با دنیا بجنگیم.» [۲]

والاس بدبین است، اما همزمان در برآورد خود از جایگاه فمینیسم سیاه واقع‌بین هست، به ویژه در اشاره به انزوای کمابیش کلاسیکی که بیشتر ما با آن روبه رو هستیم. با این حال، ما باید از جایگاه خود در قعر استفاده کنیم تا بتوانیم جهش آشکاری به سمت کنش انقلابی انجام دهیم. اگر زنان سیاهپوست آزاد می‌بودند، این به معنای آن بود که هر کس دیگری نیز باید آزاد می‌بود، چون آزادی ما مستلزم نابودسازی همه نظام‌های ستم [و سلطه] است.

با این وجود، فمینیسم برای اکثریت مردم سیاهپوست بسیار خطرناک است، چون برخی از فرضیات اساسی درباره هستی ما را به پرسش می‌گیرد، و از جمله این پیش‌فرض را که جنسیت باید عاملی تعیین کننده در مناسبات قدرت باشد. برای نمونه، نقش‌های مردانه و زنانه در یکی از جزوه‌های «ملی‌گرایان سیاه» در ابتدای دهه ۷۰ چنین تعریف شده‌اند:

«ما بر این باوریم که به طور سنتی مرد [همواره] در جایگاه رئیس/سرور خانواده جای داشته و دارد. مرد رهبر خانواده و ملت است، چون دانش او درباره جهانش وسیع‌تر است، دانائی او بیشتر است، قوه فهم او کامل‌تر است، و به طور عاقلانه‌تری قادر است اطلاعاتی را که دارد به کار ببندد. ... با این همه، منطقی آن است که مرد سرور خانواده باشد، چون او قادر است از رشد و پیشرفت خانواده دفاع و حمایت کند، ... در حالی که زنان به خوبی مردان قادر به این کارها نیستند. زنان به لحاظ طبیعت خود، برای نوع دیگری از عمل‌کردها و وظایف ساخته شده‌اند. برابری مردان و زنان چیزی است که حتی در یک دنیای مجرد (انتزاعی) هم قابل تحقق نیست. خود مردان هم با یک دیگر برابر نیستند، به این معنی که توانائی‌ها و تجارب متفاوت، و حتی هوش و ادراک متفاوتی دارند. ارزش‌های زنان و مردان را می‌توان با ارزش‌های نسبی طلا و نقره قیاس کرد؛ یکی نیستند، اما هر دو ارزش زیادی دارند. ما باید دریابیم که مردان و زنان مکمل‌های یک دیگراند، چون هیچ خانوار و خانواده‌ای بدون یک مرد و همسر او وجود ندارد. هر دوی آن‌ها برای پیشبرد یک زندگی ضروری و اساسی‌اند.» [۳]

شرایط مادی اکثر زنان سیاهپوست به سختی به آن‌ها اجازه می‌دهد که در هر دو حوزه اقتصادی و جنسیتی نظام قواعدی را که بخش ثابتی از زندگی آن‌ها را بازنمایی می‌کند، مختل یا واژگونه سازند. بسیاری از زنان سیاهپوست درک روشنی از هر دو ساحت زن‌ستیزی (sexism) و نژادپرستی دارند، اما به دلیل تنگنای هر روزه زندگی‌هایشان، نمی‌توانند خطر مبارزه علیه هر دوی این ساختارها را به جان بخرند.

واکنش مردان سیاهپوست نسبت به فمینیسم به طور بسیار رُسوائی منفی بوده است. مردان سیاه البته به واسطه سازمان‌یابی احتمالی زنان فمینیست سیاه حول خواسته‌ها و نیازهای خودشان، بیش از زنان سیاهپوست در معرض تهدید

خواهند بود. مردان سیاه در می یابند که به واسطه گسترش سازماندهی فمینیستی در میان زنان سیاهپوست، نه تنها آنها متحدان ارزشمند و سختکوشی را از دست خواهند داد، بلکه خود ممکن است ناچار شوند شیوه‌های مألوف سکسیستی‌شان در برخورد با زنان سیاه و اعمال ستم بر آنان را تغییر دهند. این اتهام که فمینیسم سیاه در مبارزات سیاهان شکاف ایجاد می‌کند، نقش بازدارنده مؤثری در رشد یک جنبش خودمختار زنان سیاهپوست داشته است. با این حال، صدها زن سیاهپوست همچنان در دوره‌های مختلف حیات سه‌ساله گروه ما فعال بوده‌اند. و هر زن سیاهی که وارد حلقه ما شد، احساس نیازی قوی به سطوحی از امکان که پیش از این در زندگی‌اش وجود نداشته‌اند را تجربه کرده است، حتی اگر به دلایلی جمع ما را ترک گفته باشد.

زمانی که ما در اوایل سال ۱۹۷۴، پس از نخستین کنفرانس منطقه‌ای «سازمان ملی فمینیست‌های سیاه» در شرق، جلساتمان را آغاز کردیم، ستراتیژی مشخصی برای سازمان‌دهی و حتی برای تمرکز بحث‌ها و فعالیت‌مان نداشتیم. تنها می‌خواستیم ببینیم چه چیزی در اختیار داریم. پس از وقفه‌ای چند ماهه در جلساتمان، در اواخر همان سال جلساتمان را با دوره‌های فشرده ارتقای آگاهی (consciousness-raising) از سر گرفتیم. احساس خارق‌العاده‌ای که داشتیم آن بود که پس از سال‌های سال سرانجام یک دیگر را پیدا کرده بودیم. اگر چه ما به عنوان یک گروه کار سیاسی نمی‌کردیم، هر یک از افراد فعالیت‌هایشان را در حوزه‌های مورد علاقه خود پی می‌گرفتند؛ در حوزه‌هایی مانند: سیاست زنان لژیون، کار بر روی خشونت‌ها و آسیب‌های عقیم‌سازی (sterilization abuse) و حقوق سقط جنین، فعالیت‌های مربوط به روز جهانی زنان برای زنان کشورهای جهان سوم، فعالیت‌های حمایتی برای دادگاه دکتر کنث /لین (Kenneth Edelin)، جوآن لیتل (Joan Little)، و اینیس گارسیا (Inéz García). در تابستان همان سال، زمانی که تعداد اعضاء به طور قابل توجهی کاهش یافته بود، آن‌هایی از ما که در گروه باقی‌مانده بودیم، مباحثی جدی بر سر امکان گشایش یک مرکز حمایتی برای زنان آسیب‌دیده (battered women) در یکی از محله‌های سیاهان را مطرح کردیم (در آن زمان چنین مرکزی در شهر بوستون وجود نداشت). در حوالی همان دوره ما همچنین تصمیم گرفتیم که به یک جمع مستقل بدل شویم، چون با برخی موضوع‌گیری‌های بورژوا-فمینیستی «سازمان ملی فمینیسم سیاه» مخالفت جدی داشتیم و نیز از فقدان [حوزه] تمرکز سیاسی روشن نزد این سازمان به شدت ناراضی بودیم.

در همان دوره، فمینیست‌های سوسیالیست که با آنان پیش‌تر در زمینه فعالیت‌های حق سقط جنین همکاری کرده بودیم، با ما ارتباط برقرار کردند تا ما را به حضور در «کنفرانس ملی فمینیسم سوسیالیستی» در [شهر کوچک دانشگاهی] Yellow Springs ترغیب کنند. یکی از اعضاء ما در این کنفرانس شرکت کرد و با وجود محدودیت آیدئولوژی ارائه شده در این کنفرانس معین، از این طریق ما بیش از پیش به این ضرورت واقف شدیم که بایستی فهم درستی از وضعیت اقتصادی زنان سیاهپوست حاصل کنیم و تحلیل اقتصادی مشخص خود را در این باره مدون سازیم.

در پائیز آن سال، با بازگشت برخی اعضاء، چند ماه نسبتاً غیرفعال و توأم با اختلافات درونی را سپری کردیم، که نخست در قالب شکاف لژیون-استریت (Lesbian-straight split)، [شکاف میان زنان همجنس‌گرا و دگرجنس‌گرا] مفهوم‌پردازی شد، اما همچنین نتیجه‌ای بود از تفاوت‌های طبقاتی و سیاسی. [توضیح آن که] در طی تابستان آن‌هایی از ما که همچنان به جلساتمان ادامه می‌دادیم، با این ضرورت مواجه شدیم که باید وارد حیطه کنش‌گری سیاسی شویم و از سطح ارتقای آگاهی و کارویژه‌های صرف یک گروه حمایتی عاطفی (emotional support group) فراتر برویم. در ابتدای سال ۱۹۷۶ برخی از زنانی که مایل به دخالت‌گری سیاسی نبودند و مخالفت‌هایشان را در این زمینه اعلام کرده بودند، بنا بر خواست خودشان به همراهی خود با گروه خاتمه دادند، و ما بار دیگر به جست و جوی محور تمرکز تازه‌ای برآمدیم. در آن زمان، پس از اضافه شدن اعضای جدید [به گروه]، تصمیم گرفتیم که به یک گروه مطالعاتی تبدیل شویم. ما همواره مطالعاتمان را با یک دیگر به اشتراک می‌گذاشتیم؛ و ماه‌ها پیش از اتخاذ چنین تصمیمی،

برخی از ما مطالبی دربارهٔ فمینیسم سیاه می‌نوشتیم تا به طور جمعی در درون گروه مورد بحث قرار گیرند. ما شروع به آن کردیم که در چارچوب یک گروه مطالعاتی فعالیت کنیم و همچنین بحث از امکانات ایجاد یک انتشارات فمینیسم سیاه را آغاز کردیم. در اواخر بهار [۱۹۷۶] ما یک جلسهٔ بازبینی (retreat) برگزار کردیم که فرصتی فراهم کرد هم برای بحث‌های سیاسی و هم برای کار کردن بر روی ارتباطات درونی و مسایل ارتباطی و بینا-شخصی. اخیراً ما در تدارک گردآوری مجموعه‌ای از نوشته‌های فمینیسم سیاه هستیم.

احساس و برداشت [کنونی] ما آن است که نشان دادن مضمون واقعی سیاست‌مان به سایر زنان سیاه‌پوست اهمیت حیاتی دارد، و بر این باوریم که چنین کاری از طریق نوشتن و انتشار و توزیع نوشته‌هایمان امکان‌پذیر است. این واقعیت که فمینیست‌های سیاه منفرد در سراسر کشور در شرایط انزوای سیاسی و اجتماعی به سر می‌برند، این که اعضای گروه ما محدود اند، و این که ما [در گروه خود] از برخی مهارت‌ها و توانائی‌ها در زمینهٔ نوشتن، ویراستاری و انتشار برخورداریم، ما را بر آن می‌دارد که (به موازات کارهای سیاسی در ائتلاف با سایر گروه‌ها)، اجرای این‌گونه پروژه‌های انتشاراتی را به عنوان ابزاری برای سازماندهی فمینیست‌های سیاه در دستور کار خود قرار دهیم.

۴. مسایل و پروژه‌های فمینیسم سیاه

طی دورهٔ همراهی گروهی‌مان، ما بر روی موضوعات بسیاری در پیوند مشخص با [مسایل] زنان سیاه هستیم کار کرده‌ایم. دامنهٔ شمول سیاست‌هایمان، ما را بر آن می‌دارد که نسبت به هر وضعیتی که زندگی‌های زنان، خلق‌های جهان سوم و طبقات کارگر را تهدید می‌کند دغدغه‌مند باشیم. ما البته به طور ویژه‌ای به حوزه‌هایی از مبارزه متعهدیم که در آن‌ها نژاد، جنسیت و طبقه به طور همزمان فاکتورهای برسانندهٔ ستم هستند. برای مثال ما ممکن است در سازماندهی کارگران در کارخانه‌ای که زنان جهان سوم را استخدام می‌کند، یا در برپائی اعتصاب در بیمارستانی که جماعت‌های جهان سومی را از مراقبت‌های بهداشتی ناکافی کنونی [هم] محروم می‌کند مشارکت کنیم، و یا مرکزی برای بحران تجاوز [آگاهی‌رسانی نسبت به مقولهٔ تجاوز و ارائهٔ خدمات به قربانیان تجاوز] در محله‌های سیاه‌پوست‌نشین برپا کنیم. همچنین سازماندهی حول مسایل رفاهی و دغدغه‌های معاش روزمره هم می‌تواند موضوعی برای تمرکز توجه و توان جمعی ما باشد. کارهایی که باید انجام شوند و موضوعاتی که در این کارها برجسته می‌شوند، تنها شدت و وسعت فراگیر ستم و سرکوبی که بر ما اعمال می‌شود را بازتاب می‌دهند.

مسایل و پروژه‌هایی که اعضای جمع ما تا کنون بر روی آن‌ها کار کرده‌اند عبارتند از خشونت‌ها و آسیب‌های عقیم‌سازی، حق سقط جنین، زنان آسیب‌دیده، تجاوز، و مراقبت‌های بهداشتی. ما همچنین برنامه‌ها و کارگاه‌های آموزشی متعددی در زمینهٔ فمینیسم سیاه در سطح دانشگاه‌ها و مدارس عالی، در کنفرانس‌های زنان، و اخیراً برای دختران دبیرستان‌ها برگزار کردیم.

موضوعی که یکی از دغدغه‌های عمدهٔ ما را تشکیل می‌دهد و کوشیده‌ایم تا در سطح عمومی به آن ارجاع دهیم، مسألهٔ نژادپرستی در جنبش زنان سفیدپوست است. به عنوان فمینیست‌های سیاه ما به طور دایمی و دردآوری به این امر واقف بوده‌ایم که زنان سفید تا چه حد ناچیزی برای فهم نژادپرستی [موجود در حرکت‌شان] و مبارزه علیه آن تلاش کرده‌اند؛ امری که در کنار سایر عوامل، نیازمند آن است که آنان از درک سطحی خود نسبت به نژاد، رنگ، تاریخ و فرهنگ سیاهان فراتر بروند. حذف نژادپرستی از جنبش زنان سفیدپوست علی‌الاصول ضرورتی پیش روی زنان سفیدپوست است، اما ما به سخن گفتن دربارهٔ این موضوع [و برجسته‌سازی آن] و تقاضا برای پاسخ‌گویی به آن ادامه می‌دهیم.

در پیگیری عملی سیاست‌هایمان، ما باور نداریم که هدف همیشه وسیله را توجیه می‌کند. بسیاری از اقدام‌های واکنشی و مخرب در لَوایِ دستیابی به اهداف سیاسی «درست» انجام شده‌اند. به عنوان جمعی فمینیست، ما بر آن نیستیم که تحت

نام سیاست با مردم بد رفتاری کنیم و به آنها آسیب برسانیم. ما به فرآیند جمعی و به توزیع ناسلسله‌مراتبی قدرت، خواه در درون گروه خودمان و خواه در چشم‌اندازمان از یک جامعه انقلابی باور داریم. ما به بازبینی و بررسی پیوسته سیاست‌هایمان و پرورش و پیشبرد آنها از دل انتقاد و خود-انتقادی، به عنوان جنبه‌ای اساسی از فعالیت‌هایمان متعهدیم. *رابین مورگان* در مقدمه‌اش بر کتاب «خواهری قدرتمند است»^۳ می‌نویسد:

“من کمترین تصویری از این که مردان سفید هتروسکشوال چه نقش انقلابی ممکن می‌توانند ایفاء کنند

ندارم، چون آنها تجسم آشکار قدرت-منافع اعطائی ارتجاعی هستند.”

به عنوان فمینیست‌های سیاه و لژیون، می‌دانیم که وظیفه انقلابی بسیار مشخصی به عهده داریم، و [از این رو] برای تلاش و مبارزه‌ای که برای تمام عمر خود پیش رو داریم آماده‌ایم.

* * *

منابع:

[1] This statement is dated April 1977.

[2] Wallace, Michele. "A Black Feminist's Search for Sisterhood," *The Village Voice*, 28 July 1975, p. 6-7.

[3] Mumininas of Committee for Unified Newark, Mwanamke Mwananchi (*The Nationalist Woman*), Newark, N.J., 1971, p. 4-5.

توضیح:

کلمات و عبارت‌های درون کروشه [] افزوده‌های مترجم برای کمک به روان شدن ترجمه متن هستند.